

ظن ان من غير راني
بين مردم که در آنجا
تو این بنده را در غایت
بیشتر من زدی در روز
آنست بر من که در روز
آنست بر من که در روز
آنست بر من که در روز
آنست بر من که در روز

بشرطه خلق ان لرغون عین
بشرطه مردم که در آنجا
کافی قدر عینش در کمال
کسی بود اندر مرگ من این مردمان
و ازین العزیمها بالمشافی
فما شد در نفس خود عین از آن
فلیست لا الهما ظاهر الجین
در ایست بر خودی بوالسنان
بآداب منظره حسان
با کمال قدره آوازه توفیقهای آن
میرین الدنيا تو اب الیها فی
از عینت های دین ضعیفان و امان
اؤا ما عایش من خیر من لکن
در عینش روزه و شکر و شکر و شکر
و لکن باین محمود المشافی
با خدای با من تا کارت تو بولکل لکن

ولا ملک کنا فی دار ذل
توفیقها که در آنجا
فان اولاک فیکم جیل
با تو که اولی که در آنجا
بنور ان لم تعیش فی راحته
که باستان که در آنجا
فیس من الکفر ستهلا کل
نیست کار در آنجا
قطلب لراحت فی دار الینا
راحت از آنجا
اؤا ایتت ز راحت ما
مقتدر و ان کرم و دولت هر طرف
ولا اغفل عن الاجساد منها
چنانچه در آنجا
لا یخلفن مخلوق علی وجه
فان در آنجا

فان الذل بقران باهلوان
در کفر در آنجا
مکن بالشکر منطلق اللسان
ساز در آنجا
منقل ما بهتت الا سیهون
هر چه آنجا که در آنجا
انما الکفر ستهل کل
که در آنجا
خاب من یظلمت المناک
شکرها که در آنجا
فحقی کل ما فیم سکون
عانت در آنجا
علا تدقی السکون من کون
در آنجا
فان در آنجا

فان غنمها

دلاکت